

ماجرای پرهزینه‌ترین ترور تاریخ

۲۷ تیر ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۳۸

یک قرن از جنگ جهانی اول می‌گذرد. تیم بوچر مولف و محقق تاریخی معتقد است که یک قرن است که همه در مورد جنگ جهانی اول اشتباه می‌کنند

به گزارش فرارو به نقل از گاردین، او در کتاب جدید خود به نام ماشه (Trigger The) به همین مسئله پرداخته و می‌خواهد ببیند که چه کسی واقعا آرشیدوک فرانسیس فردیناند را کشت؟

ترور آرشیدوک فرانسیس فردیناند را می‌توان پرهزینه‌ترین ترور تاریخ نامید. این ولیعهد اتریشی به همراه همسرش به شهر ساریوو که در آن زمان بخشی از صربستان بزرگ بود، سفر کرد. آرشیدوک در طول این سفر توسط یک جوان متعصب صرب هدف قرار گرفته و کشته شدند.

امپراتوری اتریش دولت صربستان را مسئول این واقعه دانست. اولتیماتوم‌های طرفین به یکدیگر در نهایت پای قدرت‌های بزرگ را به میان کشیده و در نهایت نیز به آغاز جنگ اول جهانی از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ منتهی شد. در پایان جنگ جهانی اول حدود ۱۵ میلیون نفر جان باختند. جنگ جهانی دوم هم بی‌ارتباط به جنگ جهانی اول نبود و اگر زنجیره‌وار جلو برویم به جنگ سرد و جنگ ویتنام هم می‌رسیم. در واقع مرگ میلیون‌ها نفر، به هم ریخته شدن نظام جهانی و رواج شوونیسم تنها به دلیل یک ترور بود، یا شاید حداقل من این‌طور فکر می‌کنم.

جنگ جهانی اول از همان ترور جرقه خورد. همان لحظه‌ای که شاهزاده اتریشی به ساریوو رفته بود و ترور شد. تیم بوچر اما اساس جنگ جهانی اول یعنی ترور شاهزاده اتریشی را به چالش کشیده است. تیم بوچر می‌گوید که یک قرن است که مردم اطلاعات اشتباهی در مورد این قضیه دارند. به عقیده او، بازجویی‌های ابتدایی دودمانِ خشونت‌طلبی «هاپسبورگ» دچار پیش‌داوری سیاسی شده بود و مستندهای بی‌بی‌سی نیز چندان موثق نیستند. حتی روایت «ماکس هاستینگ» از آن ترور هم پر از اشتباه است.

به همین دلیل سعی کردم در کتاب آخرم «ماشه» در جستجوی گاوریلو پرینسیپ: قاتلی که جهان را به جنگ کشید» به دنبال

حقایق باشم. بنابراین سری به آرشیوها زدم تا ابعاد جدید آن ترور را پیدا کنم. پس از مدتی زیاد تحقیق و جستجو سرانجام توانستم مطالب جدید و خوبی پیدا کنم. اما از همان ابتدا هم اصلا قصد نداشتم محتمل‌ترین روایت ترور را ارائه دهم. اگر آن کار را می‌کردم، به قول زخم به «یکی از وراجهایی تبدیل می‌شدم که در مورد قتل بالکان فقط حرف می‌زند.»

من در واقع می‌خواستم بفهمم که چرا تا این اندازه از یک اتفاق مهم تاریخی اشتباه برداشت شده است. برای این کار باید به آنجا حتما سفر می‌کردم. در کتاب‌های قدیمی‌ام هم من سفر می‌کردم. مثلا به کنگو، سیرالئون و لیبریا سفر کردم تا اوضاع آفریقا را به خوبی درک کنم. در حقیقت می‌توان گفت که این نوع کتاب‌ها خود ژانری جدید هستند. این کتاب‌های نه کتاب سفر هستند و نه کتاب ماجراجویی، حتی کتاب صرفا تاریخی و یا مجادله‌ای هم نیستند؛ بلکه ترکیبی از همه این موارد که به نظرم خواننده را جذب می‌کند.

فهمیدن زندگی قاتل شاهزاده اتریشی یعنی «گاوریلو پرینسیپ» به محل زندگی او در هرزگوین رفتیم. او در مدرسه‌ای درس می‌خواند و رادیکال شد که توسط دودمان هابسبرگ کنترل می‌شد. سرانجام به زمانی رسیدیم که او در گوشه‌ای از خیابان سارایوو کمین کرده بود و در نهایت نیز با اسلحه خود شاهزاده اتریشی را ترور کرد. سفری طولانی که نتایج زیادی هم داشت.

در مناطق محل زندگی او خشونت زیادی به چشم می‌خورد. سال ۲۰۱۲ من از تپه‌های بالا رفتیم و از چندین دره هم عبور کردم. نماد گرگ را در آن منطقه مشاهده کردم و بعد از آن نیز شاهد محل دفن ۵۰۰ قربانی درگیری‌های دهه ۹۰ میلادی بودم.

خوشبختانه به اطلاعاتی دست یافتیم که تاریخ را تغییر می‌دهد. از آن ترور معروف تاکنون چندین بار توسط گروه‌های مختلف بهره‌برداری شده است: برخی به می‌گویند قاتل. برخی دیگر او را ناجی می‌نامند و گروهی نیز به او قاتل آلمان‌ها می‌گویند. حتی افرادی ادعا کردند که او کسی نیست جز یک قهرمان کمونیست! در نتیجه فهمیدم که در تاریخ خیلی از موارد وجود دارند که از پایه دچار اشکال و اشتباه هستند. بنابراین می‌توان گفت توجیه حمله امپراتوری اتریش - مجارستان به صربستان برای «تلافی» ترور سارایوو کاملا قابل قبول نیست.

یک قرن از آن اتفاق می‌گذرد و آن سرزمین هنوز هم دارد جواب پس می‌دهد. برخی از جوانان مسلمان (خصوصا از بریتانیا) در دهه ۹۰ میلادی به بوسنی رفتند و بسیاری نیز کاملا افراطی شدند. در نتیجه شاهد ۱۱ سپتامبر و اتفاقات کنونی خاورمیانه هستیم.

آیا اجازه دارم به همین سادگی کسانی که روایت خودشان از ترور ۱۹۱۴ را مطرح کردند ببخشم؟ البته که می‌بخشم. اگر روایت‌های دیگران نبود اصلا ممکن نبود که تاریخ را به چالش کشید. همیشه جمله معروف ناپلئون به یاد می‌آید: «تاریخ چیزی نیست جز دروغ‌های مورد اتفاق همه!»

بخشی از کتاب تیم بوچر

داستان این کتاب از چندین منبع سرچشمه می‌گیرد، اما قوی‌ترین منبعی که در اختیار من بود مربوط به اکتشافات خودم در یک بازار خیابانی در شهر سارایوو بود؛ آن هم در سال ۱۹۹۴ که این شهر در محاصره بود. آن موقع من گزارشگری جوان دیلی تلگراف بودم و برای پوشش جنگ بوسنی به آنجا فرستاده شده بودم. حدود دو سال از آن جنگ می‌گذشت. پرتاب خمپاره‌ها اجازه نمی‌داد که افراد غیرنظامی از خانه‌هایشان بیرون بروند، اما در زمان توقف من هم همراه با جمعیت به خیابان رفتیم. یک روز عصر به خیابانی رفتیم که مردم بساط خود را پهن کرده بودند و کالاهای خود را می‌فروختند. پیاده‌روها هم خیلی کثیف بود. انتخاب‌های زیادی هم وجود نداشت: لنت ترمز کار کرده خودروهایی که چندین سال خوابیده بودند و چندین ست کامل شیر آب که به خاطر عدم وجود آب لوله‌کشی شده استفاده نشده بودند. مردی مسن زیر یک چتر نشسته بود تا خود را از آفتاب سوزان تیرماه نجات دهد. او نخ‌سیگار می‌فروخت. من هم از فرصت استفاده کردم و یک عکس از او گرفتم.

در این بین حواسم بود که مردم گاه و بیگاه از بازار خارج می‌شدند و به سمت یک ساختمان سنگی نزدیک قبرستان مجاور قدم می‌زدند. من هم به آنجا رفتم.

آن ساختمان در اندازه یک ایستگاه فرعی شبکه توزیع برق بود. شبیه یک جعبه طراحی شده بود و درست مانند پست‌های برق قابل چشم‌پوشی بود. ظاهر کلی این ساختمان سنگی بی‌شبهت به ساختمان‌های مربوط به دوران جنگ در سارایوو نبود: حفره‌ای که به نظر می‌رسد بر اثر برخورد توپ ایجاد شده باشد، کاشی‌های از جنس تراکوتا بر روی سقف که از نظم خارج شده‌اند، دری که از لولا خارج شده و آثار ترکش مانند آبله بر روی چارچوب آن مشخص است. من پشت جمعیت راه افتادم و در آن گرمای تابستان، حسی به من می‌گفت که قرار است اتفاقی بیفتد. بالاخره فهمید داستان از چه قرار است. مردم از آن ساختمان سنگی به عنوان دستشویی موقت استفاده می‌کنند. در خاطراتم آن را با بدبوترین جزئیات آورده‌ام:

قبرستان شلوغ و به هم ریخته‌ای بود، اما من اصلاً آمادگی چیزی که می‌دیدم را نداشتم... زمین را گه گرفته بود. در لابه‌لای آن آشفته بازار می‌شد کلی آت و آشغال پیدا کرد. سنگ قبری روی زمین بود که از وسط نصف شده بود و روشنایی لامپ هم چندان کافی نبود. اتصال لامپ با سقف هم حتی محکم نبود. علاوه بر آن یک سوراخ هم بر روی سقف ایجاد شده بود. اما چیز دیگری توجه مرا به خوب جلب کرد. به نظرم رسید که این ساختمان کاملاً شبیه یک کلیسا است. صلیب بالای در ورودی را به راحتی می‌شد دید. بنابراین چرا مردم با یک مکان مذهبی این‌گونه برخورد می‌کنند؟

پاسخ سوالم را گویا کسی بر روی یک سنگ مرمر مشکی رنگ نوشته بود و بر روی دیوار بیرونی جا کرده بود. آن سنگ در واقع یک سنگ یادبود بود که نام چندین نفر با خط سیریلیک بر روی آن نوشته شده بود. با کمی دقت می‌شد تاریخ ۱۹۱۴ را نیز دید. چشمم که به نام بالایی فهرست افتاد مو بر تنم سیخ شد: □□□□□□ □□□□□□ (گاوریلو پرینسیپ)...

ساعت ۱۰:۴۵ روز یکشنبه ۳۸ ژوئیه ۱۹۱۴ بود. گاوریلو پرینسیپ دو بار به خودرویی که وارث امپراتوری اتریش-مجارستان بود، شلیک کرد. آرشیدوک فرانتس فردیناند و همسرش سوفی کوتک در آن خودرو بودند. گلوله اول یقه لباس فرانتس فردیناند را شکافت و بر روی گردنش جا خوش کرد تا خون از گردنش به بیرون فواره بزند. گلوله دوم به اسکار پوتیورک، حکمران بوسنی و هرزگوین شلیک شد، اما به هدف نخورد. احتمالاً دلیلش این بوده که در آن شلوغی افرادی سعی کردند پرینسیپ را دستگیر کنند. گلوله دوم از در اتومبیل رد شد و به شکم همسر فرانتس فردیناند برخورد کرد. سوفی البته قبل از تیر خوردن داشت به کما می‌رفت، چرا که راننده خودرو را چپ کرده بود. آرشیدوک آن قدری پس از تیر خوردن زنده ماند که جملاتی را به همسرش بگوید. جملاتی که به زودی در تمام جهان مخابره شد: «سوفی، سوفی، تو نمیر! به خاطر فرزندانمان زنده بمان.» اما نیم ساعت بعد، هر دوی آن‌ها جان خود را از دست داده بودند.

نوشتار فوق بخش از کتاب اخیر تیم بوچر بود. شخصیت محوری این کتاب کسی نیست جز جوان متعصبی که پرهزینه‌ترین ترور تاریخ را انجام داد: گاوریلو پرینسیپ. تیم بوچر، نویسنده کتاب، با مهارتی خاص به دنبال افشای حقایق است و در این مسیر با افرادی زیادی گفتگو می‌کند.

منبع: فرارو

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۱۰۲۳/ماجرایی-پرهزینه-ترین-ترور-تاریخ>